

فقط بایک بسم الله

روایت هایی از گلخانه مادرو پرسی خانم طباطبایی

رها شیدا | یک جوری قربان صدقه گل هایش می رود که آدم حسودی اش می شود. برگ های پشان را یک جوری ناز می کند که انگار انگشت های دست کودکی دو ساله را توی دست گرفته است. از لبخندش هم برای گل ها نگویم که آن قدر عمیق و دلنشین است که دلت آب می شود.

مریم السادات طباطبایی کارش پرورش گل است. هر مدل گلی که بگوید راقلمه زده و کاشته است از کالانکاو سانسور یا گرفته تا انواع کاج و شاخ گوزنی و غیره. البته که در کنار پرورش گل ها، پسر و دختر هایش را هم باغبانی زبردست بار آورده که هر کدام حالا گوشه ای از کار را گرفته اند و کمک دست مادر هست. او که متولد سال ۱۳۳۸ است بارها به عنوان تولید کننده نمونه و برتر شناخته شده، اما از آنجایی که تمایلی به دیده شدن نداشته هیچ وقت دنبال گرفتن لوح ها و تقدیرنامه هایش نرفته است تا آنجا که وقتی صدای شات دور بین عکاس ما بلند می شود لبخندی می زند و می گوید: «این اولین باره دارن ازم عکس می گیرن! هر وقت آمدن اجازه ندادم.»

آمدهای دنبال خسارت!

خانم طباطبایی چند سالی می شود که مشوق اصلی زندگی اش که باعث جان گرفتن «دشت بهشت» که نام همین گلخانه اش است را از دست داده است. اما تنها پسر و دو دخترش سعی کرده اند کمک دست مادر باشند. تا چند سال پیش دخترها هم کمک می کردند ولی الان فقط پسر پای کار است. عروس هم به ما کمک می کند و صفحه و سایت دست اوست و در بحث فروش نیز کمک می کند. گلخانه داری و پرورش گل کار سختی است، ولی وقتی نتیجه کارها را می بینی سختی های دلت می رود. یکی از سختی ها همین گرفتن پروانه کسب است که ۶ سال طول کشید تا من توانستم آن را بگیرم. ما سال ۷۴ این زمین را خریدیم و محصولات کشاورزی ما را سرماز دو از بین برد. اما سال ۸۶ که برف سنگینی آمد تمام محصولات کشاورزی ما را سرماز دو از بین برد. رفتم اداره کشاورزی که کمکی به من کنند. به من خندیدند و گفتند آن هایی که پنج هکتار زمین دارند نمی آیند خسارت بگیرند شما که دو هکتار زمین داری آمده ای دنبال خسارت! همان جایک آقای بود که به من گفت چرا گلخانه نمی زنی! از حرف او رفتم دنبال گلخانه. سال ۸۶ شروع کردم و رفتم دنبال پروانه کسب. طول کشید و خیلی اذیت شدم. می گفتند ملک ار زشی ندارد که وام بدهیم و من اینجار ابا وام می خواستم بسازم. کلی تلاش کردم و از پل هایی گذشتم تا توانستم پروانه و وام بگیرم. خدا را شکر و امم را گرفتم. اما می خواهم این را بگویم همان طور که پشت یک مرد موفق یک زن هست پشت سریک زن موفق هم حتما یک مرد هست که او را حمایت کرده است، مردی که پشت من بود پسر بود که البته هنوز هم حمایت می کند.

می گویم آش رشته!

او برای سرپانگه داشتن گلخانه تلاش های زیادی کرده و حواسش به ذائقه و نیاز بازار بوده است. شروع کردم به کار ولی باز یکی از همسایه ها ساخت و ساز کرد و بخشی از گلخانه سایه افتاد و تاریک شد و دوباره ما ز بیان کردیم. از طرفی که تاریک بود کپک نان به خیارها هجوم می آورد و خلاصه که فاتحه گلخانه چند هکتاری ما را خواندند! باز هم دلسرد نشدیم، بلند شدیم و زدیم توی کار گل. چند سال فقط کالانکا تولید کردیم و در این زمینه معروف شدیم. هر دوره به یک تولیدی زدیم که بتوانیم بمانیم. زمان کرونا هم کشت را تغییر دادیم، نصف گلخانه را کشت فلفل کردیم و نصفی گل بود. بازار سنجی کردیم. بعد از کرونا دوباره برگشتیم به کار گل. امسال هم احتمالاً به سمت آفتابگردان می رویم. ما به ساز بازار رقصیده ایم. ما صبر می کنیم تا گل ها رشد کنند، نان صبرمان را می خوریم. یک وقت هایی که از جهاد به من زنگ می زند

